

## نهج البلاغه از آن کیست؟!\*

(ترجمه کتاب نهج البلاغه لمن؟!)

علی رضا کاونند\*

مقدمه مترجم

در تابستان سال ۱۳۸۳ تصمیم به ترجمه کتاب ارزشمندی با عنوان نهج البلاغه لمن، نوشته شیخ محمدحسن آل یاسین گرفتم. در این کتاب شبهاتی پیرامون انتساب خطب، رسایل و دیگر مطالب نهج البلاغه به امام علی (علیه السلام) مطرح شده بود که نویسنده به تمام آن شبهات پاسخ لازم را داده بود.

پس از ترجمه این کتاب مطلع گشتم که آن در بهمن ماه سال ۱۳۶۰ به دست آقای محمود عابدی به زبان فارسی ترجمه شده و انتشارات بنیاد نهج البلاغه آن کتاب را با عنوان نهج البلاغه از کیست؟! در ۶۴ صفحه به چاپ رسانیده است. به همین جهت، از اقدامات بعدی برای چاپ و انتشار کتاب منصرف شده و بر آن شدم تا ترجمه‌ام را به عنوان مقاله‌ای تحقیقی - پژوهشی در زمینه متون روایی به ویژه نهج البلاغه، در فصل‌نامه تخصصی حدیث اندیشه به چاپ برسانم تا از این رهگذر خوانندگان بتوانند

\* دانشجوی دوره کارشناسی ارشد دانشکده علوم حدیث، گرایش کلام و عقاید.

فصلنامه



شماره ۱۱ و ۱۲  
پاییز و زمستان ۸۳

مقایسه‌ای تطبیقی میان این دو ترجمه داشته باشند و بیشتر به نقاط ضعف و قوت آن دو دست یابند.

## مقدمه مؤلف

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی خیر خلقه، سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین.

در اوایل سال (۱۳۹۵ هـ / ۱۹۷۵ م) مجله‌ی البلاغ عراق درخواست نمود تا بحثی را پیرامون نهج البلاغه و میزان صحت انتساب مطالب این کتاب به امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب (علیه السلام) بنویسم. این کار به مثابه‌ی پاسخ به سؤال یکی از خوانندگان این مجله بود که در این باره سؤال نموده بود.

در آن هنگام، مقاله‌ی مفصلی را با عنوان «نهج البلاغه لمن؟» به رشته‌ی تحریر در آوردم و در آن تمام شبهات و تشکیکاتی را که در انتساب این کتاب به امام علی (علیه السلام) مطرح شده بود، بیان کردم؛ سپس، به گونه‌ای صحیح و علمی و متقن، با در نظر داشتن اختصار و ایجاز و با توجه به جایگاه مجله، حجم و حیطة بحثهای منتشرشده در آن، هر کدام از شبهات را پاسخ دادم.

پس از مدتی، مجله‌ی مصری الکاتب در شماره‌ی ماه می سال (۱۹۷۵ م)، به صورت غافلگیرانه، مقاله‌ای را با قلم استاد محمود محمد شاکر منتشر نمود و او در آن مقاله حمله‌ای مهیب بر نهج البلاغه و هر کس که بگوید نهج البلاغه کلام علی (علیه السلام) است نموده بود. آن حمله بیش از آنکه موجب تعجب و تأیید نمودن آن سخن شود ترخم بر نویسنده و لبخند بر لبان محققان را برانگیخت. [در این حال] من به نوشتن ردی مفصل و طولانی بر آن حرفها و سخنان بیهوده مبادرت ورزیده و آن ردیه را با پست سفارشی ضمانت‌دار به اداره‌ی مجله‌ی الکاتب فرستادم؛ اما تا آنجا که می‌دانم، این مقاله منتشر نشد و حتی اشاره‌ای نیز به آن

فصلنامه



شماره ۱۱ و ۱۲  
پاییز و زمستان ۸۳

علیرضا کاوند

نگریدید. چه بسا مجله با این اهمال و سستی درباره نشر ردیه [من] خواسته تا بر عینیت‌گرایی و سبک خود در دوران جدیدش تأکید کند.

در تابستان همان سال، برای گردش، به چندین کشور عربی رفتم و در اثنای آن سفر با تعدادی از بزرگان، فرهیختگان و پژوهشگران ملاقات کردم. [باید دانست که] احادیث و روایات ما سهمی همچون سهم شیعه و نصیبی فراوان در میراث [ما] دارند و نهج البلاغه، قلّه این میراث و برجسته‌ترین ویژگی آن است. من از آن شخصیت‌های ارجمند، با اصرار [فراوان]، خواهش نمودم تا بحثی را درباره سند نهج البلاغه منتشر کنند تا شک و گمانی را که درباره انتساب این کتاب به امام علی (علیه السلام) وجود دارد، در حدّ تعبیرات نویسندگان معاصر، از بین برده و نقاط را بر حروف قرار دهند.<sup>۱</sup> وقتی سرانجام، گذارم به بیروت افتاد شرح آن بحث را در جزوه‌ای کوچک و مستقل از سر گرفته و آن جزوه را برای قدردانی از این دوستان و اقامتم، در سایه اشتیاق شدید و فراوان آنان، تقدیمشان نمودم هنوز هم چاپ‌خانه‌های کشورهای عربی مشغول چاپ و در حال گردش‌اند و هر روز شمار سرسام‌آوری از کتب، نشریه‌ها و روزنامه‌ها را منتشر کرده و محقق برای خواندن مقداری از آن برآیند عظیم در تولید گریزی از سیر در ماورای آن مطالب به چاپ رسیده، ندارد. این خود زمانی به وقوع پیوسته است که اطلاع بر همه مطالب و منشورات خارج از توان انسان گشته است.

هنوز یک سال نگذشته بود که در طول چند ماه، به طور کامل، قانع شدم و بدین نتیجه رسیدم که هجوم خشونت‌بار برنامه‌ریزی‌شده‌ای علیه نهج البلاغه وجود دارد، هر چند که با هجوم‌های قبلی هماهنگی و ارتباطی ندارد. این آقایان در پشت این هجوم مدبرانه هدف بزرگی را دنبال می‌کردند.

۱. یعنی: ابهامها را در این زمینه برطرف کنند.

تصنّفنامه



شماره ۱۱ و ۱۲  
پاییز و زمستان ۸۳

پس از مجله الکاتب و مقاله محمود محمد شاکر در ماه می، مجله الهلال و مقاله دکتر شفیع السید در ماه (دسامبر) و سپس در ماه فوریه مجله العربی، مقاله دکتر محمد الوسوقی بر ما ظاهر گشت.

اگر ما سال دوّم نیز منتظر می‌ماندیم ماه‌های دیگر و مجلات جدیدی را می‌دیدیم که به این لیست وارد می‌شوند تا در آن برای هجوم خود جایگاهی اشغال نموده و شماری از حملات را به خود اختصاص دهند. اینها همه برای چه بود؟ این خطرهای فکری که نهج البلاغه آنها را با خود حمل می‌کند تا جنگ، به این شکل پی‌درپی و منظم بر آن شدت گیرد چیست؟ آیا بنای فرهنگ نوین، که برادران عزیزمان در مصر و کویت داعیه‌اش را دارند، متوقف بر نابودی نهج البلاغه و در هم کوبیدن آن است؟! آیا نهج البلاغه در مقابل دعوت استوار به ضرورت گشایش در افکار و اندیشه‌های معاصر، سدی ایجاد کرده است که داعیان [این دعوت] چاره‌ای جز در هم شکستن این سدّ نفوذناپذیر نمی‌بینند؟! نمی‌دانم! منجم پیشگو نیز نخواهد دانست!

در تمام این مسائل یک مسئله خنده‌دار، که گریه‌آور نیز هست، این است که چیزی که به ذهن هیچ‌کس خطور نکرده و در فکر هیچ انسانی دور نمی‌زند، به یکی از سلاحهای جدید در این معرکه تبدیل گشته است. شاید، این همان معنای تلاش و ابتکار و برآوردن چیزی باشد که پیشینیان نتوانستند آن را بیآورند! محمود محمد شاکر یکی از دلایل جعلی بودن نهج البلاغه و برساخته بودنش را این می‌داند که نهج البلاغه کلامی بسیار ضعیف است<sup>۲</sup> و وقتی ایمن شخص در مورد نهج البلاغه این سخن را می‌گوید به خوبی درمی‌یابیم که سلاح جدیدی را به کار برده که غیر از او کسی به به‌کارگیری آن شهرت نیافته است. ولی متأسفانه،

فصلنامه



شماره ۱۱ و ۱۲  
بایز و زمستان ۸۳

۲. مجله مصری الکاتب، ش ۱۷۰، ماه می، سال ۱۹۷۵ م، ص ۳۰-۳۱.

این سلاح، سلاحی ناکارآمد است که همچون سلاحهای بی‌فایده در عهد خلیفهٔ بد آوازه، فاروق [عمر بن خطاب]، به عقب بازگشته [و صاحب خود را مورد هدف قرار می‌دهد].

و اگر یکی از تشکیک‌کنندگان متقدم در نهج البلاغه این کتاب را به شریف رضی نسبت می‌داد به این جهت بود که سید رضی ادیبی بزرگ است که در آوردن تعابیر عالی و ترکیبهای فصیح و الفاظ نو مشهور بوده است. اما، هیچ‌کس، حتی کسانی که در نهج البلاغه تشکیک کرده‌اند، نگفته است که کلام این کتاب کلامی بسیار ضعیف است. کافی است که آنچه را دکتر شفیع السید، آخرین تشکیک‌کننده که آخرین هم نخواهد بود، در این باب بیان کرده بخوانیم؛ زیرا ایشان می‌گوید:

«... علاوه بر بلاغت سخن و استواری عبارت، که امام به آوردن آن شهرت یافته است، به هر حال، نسبت این نصوص و متون از لحاظ ترکیب لغوی و شکل بیانی آن به علی (علیه السلام) بعید به نظر نمی‌رسد».<sup>۳</sup>

دومین سلاح از آن سلاحهای جدید معروف در این عرصه، تأکید بر ارتباط بین غلو و صحت انتساب نهج البلاغه به علی (علیه السلام) است. با هم این جملات را می‌خوانیم تا ویژگیهای این سلاح جدید برایمان آشکار گردد:

دکتر شفیع السید می‌گوید:

«برخی از شیعیان، در ارج نهادن به علی (علیه السلام)، غلو و افراط کرده تا آنجا که او را به سطح کسانی رسانده‌اند که خداوند با وحی خود آنان را برگزیده است. یکی از اینان خود سید رضی است، که در

۳. مجلة الهلال، ش ۱۲، سال ۸۳، ص ۹۵.

مقدمه‌اش بر این کتاب [این را گفته است]: سید رضی (رضی الله عنه)، برتری‌اش در عرصه بیان و غلبه بر همه خطبا و بلغایی که با آن دشمنند را به این شکل توجیه کرده است که: "کلام علی (علیه السلام)، کلامی است که شمه‌ای از علم الهی بر آن جاریست و بوی کلام نبوی از آن استشمام می‌شود."<sup>۴</sup>

شرحی بر این گفته نمی‌توان زد؛ زیرا، این استاد زبان و ادبیات عرب معنای مسحه: نشانه و عقبه: بو را نمی‌داند و جز غلو و گزینش توسط وحی، مدلولی برای این دو لفظ نمی‌بیند! به استثنای این دو سلاح جدید، هر چه اخیراً گفته شده تکرار سخنان گذشتگان است؛ هر چند، ساخت و ترکیب گفته‌ها مختلف و اسلوبهای تعبیر دگرگون گشته است. خواننده گرامی در لابه‌لای بحث، به تفصیل، این شبهات و تشکیکات را درمی‌یابد. همه آرزویم این است که هر عرصه و نقشی برای روزنه‌ای از نور برای احقاق حق، پرده‌برداری از حقیقت و از بین بردن تاریکی دورانهای عصیت جاهلی و خواسته‌های ناهنجار و زشت وجود دارد، برای این کتابچه نیز باشد. اگر در این امر موفقیت حاصل نمودم خوش‌اقبال بوده و اگر توفیقی کسب ننمودم همین برایم بس که تلاش خود را کرده‌ام (و الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما كنا لنهتدی لولا أن هدانا الله) و آخرین خواسته و دعایمان این است: الحمد لله رب العالمین.

عراق - بغداد: کاظمیه

محمد حسن آل یاسین.

فصلنامه



شماره ۱۱ و ۱۲  
پاییز و زمستان ۸۳

۴. همان.

## متن کتاب

مجله درخشان *البلاغ* نامه‌ای را که یکی از خوانندگان به دفتر مجله فرستاده بود به من ارسال کردند، که در آن از میزان صحت کلامی که برخی مردم نسبت به آن تردید دارند سؤال شده بود. آن سخن درباره تشکیک نسبت به *نهج البلاغه* امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) و متهم نمودن سید رضی به جعل و ساختن آن نامه‌ها و خطبه‌ها بود.

[اکنون]، به عنوان پاسخ‌گویی به خواسته *مجله البلاغ* این صفحات را مقابل سؤال کننده و تمام خوانندگان عزیز نهاده، به امید آنکه علی‌رغم اختصارش غرض و مقصود را به طور کامل بیان نماید و حق این بحث را ادا کند. و الله ولی التوفیق.

همچنان‌که پژوهشگران نکته‌بین می‌دانند، کتاب *نهج البلاغه* را شریف رضی، محمد بن حسین، در گذشته به سال ۴۰۶ هجری، گردآوری نموده و برگزیده‌ای از کلام امیرالمؤمنین (علیه السلام) را در آن به ودیعه نهاده است. تصنیف این کتاب، طبق تصریح سید رضی، در رجب سال ۴۰۰ هجری پایان پذیرفته است.

جرجی زیدان، طبق عادتی که در خیالات و اوهام و مسایل مغلطه انگیز دارد، در اینجا نیز برایش توهمی حاصل شده و در نتیجه گردآوری این کتاب را به شریف مرتضی، **علی بن الحسین** نسبت داده است.<sup>۵</sup> این اشتباهی بزرگ و نابخشدنی است. او در این اشتباه، بدون هدایت‌جویی و تثبت، دنباله‌رو استادش بروکلیمان است که می‌گوید: «قول صحیح آن است که شریف مرتضی آن را گردآورده است».<sup>۶</sup>

۵. تاریخ آداب اللغة العربیه، ج ۱، ص ۱۸۱ و ج ۲، ص ۲۸۸.

۶. تاریخ الأدب العربی (ترجمه عربی) ج ۲، ص ۶۲.

اگر بروکلیمان و جرجی زیدان و هر کس که با آنان هم‌قدم بوده و پیروشان است، به دو کتاب شریف رضی با عناوین: *حقائق التأویل و المجازات النبویه* که هر دو چاپ شده و معروفند، مراجعه کنند درمی‌یابند که خود شریف رضی چند بار به صورت پی در پی اشاره می‌کند که او، خود گردآورنده کتاب *نهج البلاغه* بوده است.<sup>۷</sup>

این حقیقت به ظن راجح من بر استاد محمود محمد شاکر، آنچنان‌که بر دو شخص پیش از او مخفی بوده، پوشیده نبوده است؛ در نتیجه، او سعی داشته تا با طرح تشکیک دربارۀ گردآوری *نهج البلاغه* توسط شریف رضی یا شریف مرتضی خواننده را در وهم و گمان بیندازد.<sup>۸</sup>

من از اهمیت و جایگاه این کتاب بهره‌ فراوانی برده‌ام و تاکنون در گذر قرن‌ها از هیچ کتابی به این اندازه بهره نبرده‌اند. شروع این کتاب طبق شمارش برخی از مؤلفین به هفتاد و پنج شرح می‌رسد.<sup>۹</sup>

مؤلف دیگری صد و یک شرح را بر *نهج البلاغه* برشمرده است.<sup>۱۰</sup> عجیب نمی‌نماید که *نهج البلاغه* تمام این اهمیت‌ها و جایگاه‌ها را داشته باشد؛ زیرا، علی (علیه السلام) پیشوای فصیحان و سرور بلیغان بوده است. در مدح

۷. *حقائق التأویل*، ص ۱۶۷ و *المجازات النبویه*، ص ۴۰ و ۶۰ و ۱۵۲ و ۱۸۹ و ۲۸۵.

یکی از سفته‌های دکتر شوقی ضیف در کتاب خود با نام: *تاریخ الأدب العربی*، بخش: دوران اسلام، ص ۱۲۸ این است که: «اعتراف شریف رضی به گردآوری *نهج البلاغه* دلیلی بر وضع و جعل این کتاب توسط اوست!» من نمی‌دانم از چه موقع گردآوری کتاب جعل به حساب آمده است!؟

۸. *مجلة الکتاب*، شماره ۱۷۰، ص ۳۰.

۹. امینی، *الغدیر*، ج ۴، ص ۱۶۴ - ۱۶۹.

۱۰. حسنی، *مصادر نهج البلاغه*، ج ۱، ص ۲۴۸ - ۳۱۳.

دکتر شفیع سید گوید بیشتر شارحان *نهج البلاغه* شیعه هستند؛ *مجلة الهلال*، شماره ۱۲، سال ۸۳، ص ۹۶. سپس تعدادی از این شارحان را که بیشترشان غیر شیعه هستند، نام می‌برد!



کلامش گفته‌اند: «کلام علی (علیه السلام) پایین‌تر از کلام خالق و بالاتر از کلام مخلوقات است» و مردم، آنچنان‌که عزالدین بن ابی‌الحدید روایت می‌کند که سخنرانی و نوشتن را از علی (علیه السلام) آموخته‌اند.

عبدالحمید بن یحیی الکاتب گوید: «هفتاد خطبه از خطبه‌های أصلع [منظور، علی (علیه السلام) است] حفظ کردم. این خطبه‌ها پی در پی [از دهان ایشان] فیضان کرده و به بیرون تراوش می‌کردند».

ابن‌نباته گوید: «من گنجی از خطابه‌ها را حفظ نموده‌ام که انفاق و نشر آن موجب گسترش و فراوانی آن می‌شود. من صد عنوان از مواعظ علی بن ابی‌طالب را حفظ کردم.

هنگامی که محفن بن ابی‌محفن به معاویه گفت: «از پیش ضعیف‌ترین مردم آمده‌ام»؛ [یعنی علی (علیه السلام)]، معاویه به او گفت: «وای بر تو! او چگونه ضعیف‌ترین مردم است؟! به خدا قسم کسی غیر از او فصاحت را بر قریش پایه‌گذاری نکرده است».<sup>۱۱</sup>

شیخ محمد عبده گوید:

«در میان اهل زبان، کسی نیست مگر آنکه گفته است: کلام علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) با شرافت‌ترین سخنان و بلیغ‌ترین آن پس از کلام‌الله تعالی و کلام پیامبر اوست. [کلام علی (علیه السلام)] پر محتواترین کلام، بالاترین اسلوب و جامع‌ترین سخن از لحاظ معانی عالی می‌باشد».<sup>۱۲</sup>

دکتر زکی نجیب محمود گوید:

«در بینش و دیدگاه‌ها پیرامون سخنان برگزیده امام علی (علیه

۱۱. به آنچه گذشت مراجعه شود: شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۵-۲۴.

۱۲. نهج البلاغه (با تعلق محمد عبده)، ج ۱، ص ۵.

السلام) که شریف رضی (۹۷۰ هـ / ۱۰۱۶ م) انتخابش کرده و نام نهج البلاغه را بر آن نهاده است گل‌گشتی می‌کنیم و خود را مقابل زیبایی عبارات و ژرفای معانی آن بهت‌زده می‌یابیم. هرگاه سعی نماییم تا این سخنان را ذیل عنوانهای اصلی عامی که در بردارنده همه عناوین باشد گردآوری کنیم، غالباً، این سخنان را پیرامون سه موضوع اصلی می‌یابیم. خود این موضوعات عناوینی اصلی است که تلاش‌های فلاسفه قدیم و جدید به طور یکسان به آن برمی‌گردد. باید دانست که این موضوعات، خدا، جهان و انسان است. در این صورت این مرد [علی (علیه السلام)]، هرچند قصد فلسفه‌گویی نداشته است ولی، طبیعتاً و به خودی خود، فیلسوف است. اگر فلاسفه مخالفت نمایند در اینکه اینان بوده‌اند که برای اولین بار به ذهنشان رسیده تا به اندیشه‌شان درباره شکل مبدأ آفرینش و پایان آن، نظم و ترتیبی دهند، [باید گفت که] علی (علیه السلام) است که سخنان فلسفی را، با توجه به موارد نیاز و شرایط خاص آن، به تفصیل بیان می‌دارد.<sup>۱۳</sup>

برای برخی از متقدمان پذیرش اینکه نهج البلاغه نمونه‌ای از کلام علی (علیه السلام) و تصویری کوچک از شیوه دیانت و سیاست‌مداری عمومی آن حضرت و اداره عمومی دولت و حکومتش باشد، سخت است. شیوه‌ای که حضرت (علیه السلام) هنگام به‌دستگیری خلافت قصد پیاده‌سازی آن را در عرصه عمل داشت. پس متقدمان با تیرهای شک و تردید رو سوی نهج البلاغه نهاده و اعتقاد یافتند که این کتاب کلام علی (علیه السلام) نیست، بلکه، گردآورنده کتاب که آن را به حضرت علی (علیه السلام) منتسب کرده، خود واضع و سازنده این کتاب

۱۳. المعقول و اللامعقول فی التراث العربی، ص ۳۰.

است.<sup>۱۴</sup>

برخی از متأخران [نیز]، به شیوه آن دسته از قدمای مذکور عمل کرده و آن شبهه‌ها را مطرح نموده و شک و تردیدها را باز تکرار نمودند. یکی از اینان جرجی زیدان است که می‌گوید:

«اگر به دقت بنگریم درمی‌یابیم که بسیاری از آن خطبه‌ها از علی (علیه السلام) نیست و آن هم به جهت اختلاف ساختار و مخالف بودن معانی و مفاهیم اسلوبها با عصر علی (علیه السلام) است».<sup>۱۵</sup>

موسیو دیمومین نیز همین اعتقاد را دارد و آنچنان‌که دکتر زکی مبارک نقل می‌کند، او قصد داشت تا از ارزش خطبه‌ها و رسائل منتسب به علی بن ابی‌طالب بکاهد. آن هم از رهگذر استناد به اینکه شریف رضی خود سازنده نهج البلاغه است. مآله‌ای که از مدتها پیش رایج و شایع گشته است.<sup>۱۶</sup>

استاد محمود محمد شاکر نیز بر سیل این دو تن گام نهاد. دکتر زکی نجیب محمود با تکیه و اعتماد بر سخنان گران‌بهای محفوظ در نهج البلاغه شگفت‌زده شده و این مطلب، محمود محمد شاکر را می‌آزرد. سخن دکتر زکی نجیب روح محمود محمد شاکر را می‌آزرد. دکتر زکی نجیب گفته بود: «اگر به دقت بنگریم،



۱۴. ابن‌خلکان، وفيات الأعیان، ج ۳، ص ۳، صفدی: در الوافی بالوفیات، ج ۲، ص ۳۷۵ و یافعی در مرآة الجنان، ج ۳، ص ۵۵ و ابن‌حجر در لسان‌المیزان، ج ۴، ص ۲۲۳. از گمان ابن‌خلکان در این زمینه تبعیت کرده‌اند.

۱۵. تاریخ آداب اللغة العربیة، ج ۲، ص ۲۸۸.  
دکتر شوقی ضیف در صفحه ۱۲۸ کتابش، درباره این موضوع تناقض‌گویی کرده؛ به طوری که ابتدا معتقد است که علی [علیه السلام] خطبه‌های بسیاری از خود به جا نهاده و سپس معتقد است که نهج البلاغه از جعلیات شریف رضی است و در آخرین تیر و ضربه خلاص خود گوید که جعل بر علی [علیه السلام]، پیش از عصر شریف رضی، از دوران مسعودی آغاز گشته است. پس درنگ کن!

۱۶. الشر الفنی فی القرن الرابع الهجری، ج ۱، ص ۶۹.

درمی‌یابیم که چه مقدار ادب، حکمت، زیرکی، باهوشی و سیاست‌مداری در شخصیت این مرد [علی (علیه السلام)] جمع شده است. این مسأله عصبانیت محمود محمد شاکر را برانگیخته و تصمیم گرفت تا تعلیقه و ردی مفصل، بر سر و صدا و جنجالی بر گفته زکی نجیب بنویسد. او می‌گوید:

«آیا بهتر نبود زکی نجیب در شیوه شناخت خود از نهج البلاغه از دیگران سؤال کند و یا دست‌کم تلاش نماید تا ببیندش و در نهایت از صحت انتساب سخنان نهج البلاغه به علی (رضی الله عنه)، اطمینان حاصل کند؟ هرگاه صحت انتساب این سخنان به علی باطل باشد، دریافت ویژگیهای شخصیتی علی از این سخنان نقل شده کاری بیهوده است».<sup>۱۷</sup>

او در ادامه، ضمن اظهار فتوای عجیب و غریبی چنین می‌گوید:

«نگاه اول به تمام سخنان کتاب نهج البلاغه ما را به این قطعیت می‌رساند که هرگز تمام این سخنان، علی‌رغم وفور آن، بر زبان علی (رضی الله عنه) جاری نگشته و همانا پس از اولین بررسی دقیق تنها نزدیک به ده سخن باقی می‌ماند که از علی صادر شده است و اگر نسخه‌ای را که شیخ محمد عبده به چاپ رسانیده چهارصد صفحه باشد، تنها کمتر از چهل صفحه از آن صحیح است و به علی منتسب می‌باشد».<sup>۱۸</sup>

او دلیلی را بر این سخن خود اقامه نمی‌کند مگر اعتقاد به اینکه در نهج البلاغه سخنانی است که صدور آن از شخصیتی مثل علی (علیه السلام) شایسته نمی‌باشد و دیگر آنکه ابو عبید قاسم بن سلام در کتاب خود تمام الفاظ غریب و

۱۷. مجلة الکاتب، همان شماره، ص ۳۰.

۱۸. همان.

مشکل نهج البلاغه را شرح نداده است؛ بلکه، «تعداد احادیث علی، در کتاب غریب قاسم بن سلام، یک‌چهارم تعداد روایات عمر بن خطاب است».

سپس برای اطمینان خواننده از سخنش، اضافه می‌کند که: «ادله دیگری بر بطلان انتساب مطالب این کتاب به امیرالمومنین وجود دارد»؛<sup>۱۹</sup> ولی او هرگز این دلایل را ذکر نکرده است.

محمود محمد شاکر، علی‌رغم اینها، سخنانی را به سود ما و در جهت افزایش آگاهی، به این صورت بیان می‌دارد:

«عقل و نظر صریح و نقل و بررسی مبرهن دلالت دارد به اینکه کتابی این‌چنین، کتابی است که باید به عصر حاضر منتسب شود و شایسته دکتر زکی نجیب نیست که در دریافت و نتیجه‌گیری‌اش بدون تفحص و جستجو درباره کتاب، شتاب‌زده عمل کند. اگر بیشتر تلاش و بررسی می‌کرد درمی‌یافت که مطالب کتاب حاوی سخنانی بسیار ضعیف است. شریف رضی بیشتر این کتاب را پس از گذشت روزگاران پیاپی به عنوان نماینده علی بن ابی‌طالب و همچنین نماینده قرن اول هجری نگاشته است».<sup>۲۰</sup>

همه این اشخاص، بدون شناخت قبلی صحیح، تلاش در جهت نابودسازی این ساختار والای فکری دارند. ساختاری که در نهج البلاغه نقش آن را به شیواترین صورت ایفا می‌کند.

برخی از نویسندگان، ادیبان و پژوهشگران، عهده‌دار رد این سخنان و برهان آوردن بر ساختگی بودن این فرضیات و دروغین بودن این ادعاها شده‌اند. از پیش‌قراولان اثبات بطلان این شبهات، ادیب هم‌عصر شریف رضی،

۱۹. پیشین، ص ۳۱.

۲۰. همان.

عزالدین بن ابی‌الحدید است که در شرح خود بر نهج البلاغه به این امر همت گماشته است. اکنون چند نمونه از نوشته‌های این ادیب را برایتان نقل می‌کنیم:

«بسیاری از هواپرستان می‌گویند: "حجم زیادی از نهج البلاغه سخنانی برساخته است که گروهی از فصیحان شیعه آن را ساخته‌اند" و چه بسا آن را به ابوالحسن رضی و دیگران نسبت می‌دهند. اینان قومی هستند که عصبیت، چشمهایشان را کور کرده و در نتیجه، از راه و روشی واضح و آشکار گمراه گشته‌اند ... و من برایتان با سخنی کوتاه، اشتباه ذهنی اینان را بیان می‌دارم: به نظر من، [طبق نظر مخالفان] باید گفت: یا همه نهج البلاغه ساختگی است، یا بخشی از آن؛ زیرا، فرض اوّل ضرورتاً باطل است؛ چرا که ما به تواتر، صحت اسناد بخشی از نهج البلاغه را به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌دانیم و همه یا بیشتر محدثان و مورخان، بسیاری از سخنان نهج البلاغه را نقل کرده‌اند. اینان شیعه نبوده‌اند تا به غرض ورزی متسبب شوند.

فرض دوّم بر اثبات قول ما دلالت دارد؛ زیرا، هر کس با فن سخنوری و خطابه مانوس بوده و بخشی از علم بیان را به خوبی فرا گرفته باشد، به طوری که در این مجال صاحب ذوق باشد، از تمییز بین سخن زشت، فصیح و أفصح و بین سخن اصیل و غیر آن گریزی ندارد [یعنی می‌تواند بین اینها تمییز قایل شود] و هرگاه به مکتوبی که دربردارنده کلام جماعتی از سخنوران یسا فقط کلام دو خطیب است آگاهی یابد می‌تواند بین این دو کلام فرق گذارد و میان دو روش سخنوری تمایز قائل شود.

بدانید که ما علی‌رغم شناختمان از شعر و نقد آن، اگر دیوان ابوتمام را ورق بزنیم، در میان آن، به قصائد یا قصیده‌ای که دیگران آن را سروده‌اند دست می‌یابیم و با ذوق خود، تفاوت این قصائد با شعر ابوتمام، شخصیت، مسلک و

مذهب او را در عرصه شعر درمی‌یابیم و هرگاه در نهج البلاغه بیندیشی همه آن را همسان، یک‌روح و یک‌اسلوب می‌یابیم. مثل جسمی بسیط که برخی از بخشهایش، در ماهیت، مخالف با بقیه قسمت‌هایش نمی‌باشد. مانند قرآن، محکم و استوار. اولش مانند وسطش و وسطش همانند آخرش می‌باشد... از رهگذر این برهان، گمراهی و ضلالت کسانی که معتقدند این کتاب یا بخشی از آن جعلی و فقط منتسب به امیرالمؤمنین (علیه السلام) است برایتان آشکار شد.<sup>۲۱</sup>

وقتی که برخی از نویسندگان معاصر، هر چند استاد ادبیات هستند، نسبت به این اسلوب نقدی و پژوهشی در بررسی متون ادبی جاهلند، یکی از آنها که مانعی در مقابل خود نمی‌یابد سخنی را به این مضمون می‌گوید:

«به درستی که انتساب شریف رضی، گردآورنده نهج البلاغه، به خاندان علوی... ممکن است خود سببی جهت شک و انگیزه‌ای برای اتهام او به جانبداری و تعصب باشد... برخی از توصیف‌کنندگان شریف رضی درباره‌اش گفته‌اند: "او شاعری بزرگ است که شعرش فصیح و الفاظش عظیم و بلند معناست... علاوه بر این، نامه‌نگار و نویسنده‌ای بلیغ است که عباراتی قوی به کار می‌گیرد و بر چنین افرادی سهل است که کلامی شبیه کلام علی (رضی الله عنه) در بلاغت الفاظ و توانمندی و استحکام سبک و روش بیافرینند».<sup>۲۲</sup>

ابن ابی‌الحدید از شیخش، ابوالخیر واسطی نقل می‌کند که روزی ابوالخیر از استادش ابن‌الخشاب، پس از اینکه قرائت خطبه معروف شقشقیه علی [علیه السلام] را پایان دادند، پرسید: «آیا معتقدید که خطبه شقشقیه جعلی است؟» ابن‌الخشاب گفت: «به خدا قسم نه» و من به او گفتم:

۲۱. شرح نهج البلاغه، ج ۱۰، ص ۱۲۷-۱۲۹.

۲۲. دکتر شفیع سید، مجله الهلال، همان شماره، ص ۹۶-۹۵.

«بسیاری از مردم می‌گویند: "خطبه شقشقیه از سخنان شریف رضی (رحمه الله تعالی) است." چطور ممکن است این روح کلام و این اسلوب از شریف رضی یا دیگران باشد؟ ما بر رسایل شریف رضی دست پیدا کرده‌ایم و شیوه سخنوری و هنرش را در کلام نثرگونه شناخته‌ایم...»

ابن خشاب سپس گفت:

«به خدا قسم، من این خطبه را در کتبی که دوست سال قبل از تولد سید رضی نوشته شده است یافته‌ام. من این خطبه را به صورت نوشته با خطوطی که آن را می‌شناسم یافته‌ام و می‌دانم که خطوط عالمان و ادیبانی است که قبل از تولد ابواحمد، بزرگ خاندان عرب، پدر شریف رضی، می‌زیسته‌اند»<sup>۲۳</sup>.

ابن ابی‌الحدید بر این خطبه [شقشقیه] حاشیه و تعلیقه‌ای نوشته و می‌گوید:

«من بسیاری از بخشهای این خطبه را در نوشته‌های شیخمان ابوالقاسم بلخی، امام و پیشوای معتزله بغداد، در عصر خلافت مقتدر عباسی، در زمانی طولانی، قبل از اینکه شریف رضی متولد شود یافته‌ام. همچنین بسیاری از قسمتهای این خطبه را در کتاب ابوجعفر، ابن‌قبه، که از شاگردان شیخ ابوالقاسم بلخی (رحمه الله تعالی) بود و در آن عصر پیش از تولد رضی (رحمه الله تعالی) از دنیا رفت، یافته‌ام»<sup>۲۴</sup>.

فصلنامه



شماره ۱۱ و ۱۲  
پاییز و زمستان ۸۳

۲۳. شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۰۵.

۲۴. همان، ج ۱، ص ۲۰۶-۲۰۵.

از تأمل در سخن ابن ابی‌الحدید پیرامون أسناد نهج البلاغه و نسبتش به علی (علیه السلام) در می‌یابیم که او وقتی معتقد است که آنچه شرح می‌کند خطبه‌های امام علی (علیه السلام) است، هرگز اغفال نگشته؛ آن‌چنان که دکتر طه حسین بنا بر نقل دکتر محمد وسوقی از او [طه حسین] توصیف می‌کند (مجله



هنگامی که امام زبیدی، یحیی بن حمزه علوی، در گذشته به سال (۷۴۵ هـ) شرح حال علی (علیه السلام) را بیان می‌دارد می‌گوید:

«عظیم‌ترین کلام علی [علیه السلام] سخنانی است که در نهج البلاغه آمده است و نقل این کتاب از ایشان به تواتر ثابت شده است و همگی بر صحت آن اتفاق نظر دارند».<sup>۲۵</sup>

نویسندهٔ مصری معاصر، محمد عبدالغنی حسن گوید:

«ما هرگز این سخن را دوباره نمی‌گوییم که نهج البلاغه کلام خود شریف رضی است و از امام علی (کرم الله وجهه) نمی‌باشد؛ زیرا، گفتن آن موجب می‌شود که خیره‌سران یک بار دیگر بخندند. ابن ابی‌الحدید، در قدیم، به خوبی از این قضیه دفاع نموده و در زمان ما نیز شیخ محمد محیی الدین عبدالحمید، به زیبایی، از این مسأله دفاع کرده است».<sup>۲۶</sup>

همان‌طور که دکتر زکی مبارک در تعلیقش به شک و تردیدهای موسیو دیمومبین می‌گوید:

«اما در این مسأله، تمام جوانب احتیاط را مد نظر می‌گیریم؛ زیرا، جاحظ برایمان نقل کرده است که خطبه‌های علی [علیه السلام]، عمر و عثمان در مجموعه‌های روایی، حفظ و نقل شده است و این یعنی خطبه‌های علی [علیه السلام] قبل از شریف رضی مشهور و معروف بوده است و کسانی که نهج البلاغه را به شریف رضی نسبت می‌دهند،

العربی، شماره ۲۰۷ فوریه ۱۹۷۶ م، ص ۱۴۷). بلکه ابن ابی‌الحدید محقق ژرف‌نگر و ناقدی درنگ‌کننده در کارش است، هر چند عیب بزرگش خالی بودن از هواخواهی و تعصب می‌باشد.

۲۵. مشکوة الأنوار، ص ۱۷۵.

۲۶. تلخیص البیان (مقدمه)، ص ۶۹.

فصلنامه



شماره ۱۱ و ۱۲  
پاییز و زمستان ۸۴

به عنوان دلیل، می‌گویند که او آن کتاب را به خاطر غرضهای شیعی  
برساخته و چرا ما نیز از طرف خود بیان نداریم که تهمت جعل و  
ساختگی بودن این کتاب جهت تأیید دشمنان و مخالفان تهاجمات  
شیعی است؟<sup>۲۷</sup>

هر چه باشد، علی‌رغم نبود مجال در این صفحات و گسترده نبودن آن جهت  
بررسی این موضوع، آن‌چنان که شایسته شرح و تفصیل است، ما این مسأله را تا  
حدی که مناسب این مجال و حجم آن باشد مطرح کرده و با حفظ امانت، به  
صورتی مفید و موجز، به بیان شباهتی که تشکیک‌کنندگان در این زمینه وارد  
کرده‌اند می‌پردازیم؛ همان‌طور که به صورت موجز به بیان جوابها و پاسخهای  
این شبهات اقدام می‌ورزیم تا حقیقت پدیدار گشته و بطلان شبهات آشکار گردد  
و افق صبح برای هر صاحب بصیرتی تجلی یابد.

### شبهه‌های مطرح درباره نهج البلاغه

شبهه اول: وجود موارد خرده‌گیری از صحابه رسول خدا (صلی الله علیه و  
آله) در نهج البلاغه که مناسب شأن آنان نمی‌باشد و این ایرادگیری امام علی  
(علیه السلام) شایسته شأن والا و شخصیت برجسته ایشان نیست.

شبهه دوم: تکرار دو لفظ وصی و وصایه در نهج البلاغه. مسلمانان در آن  
روزگار این کلمه را نمی‌شناختند و مدتی طولانی پس از آن دوران، واضعان این  
لفظ را اختراع کردند.

شبهه سوم: طولانی بودن برخی از خطبه‌های وارد شده در نهج البلاغه مثل  
خطبه‌ای که در موسوم به: القاصعه است و خطبه‌ای دیگر که موسوم به الأشباح  
است. همچنین طولانی بودن برخی از نامه‌ها مانند: العهد که نامه‌ای است که امام

فصلنامه



شماره ۱۱ و ۱۲  
بایز و زمستان ۸۳

۲۷. الشر الفنی، ج ۱، ص ۶۹.

(علیه السلام) وقتی مالک را به عنوان والی مصر گماشت، برایش نوشت و اینها، هم در آن عصر و هم در این زمان، مخالف اسلوب رایج نزد صحابه و دیگر بلیغان می‌باشد.

شبهه چهارم: سجع و آرایه‌های ادبی و صنایع لفظی و تعابیر آرایه‌دار که ادبیات عرب پس از عصر امام علی (علیه السلام) با آن آشنا گردید.

شبهه پنجم: ظرایف توصیفی، آن‌چنان که در خطبه‌های مربوط به توصیف خفاش، طاووس، مورچه و ملخ وجود دارد. این از مواردی است که نمونه‌ای از آن را در کلام نقل شده از عربهای صدر اسلام نیافته‌ایم.

این خود از تأثیرات به عربی برگرداندن میراث‌های یونانیان و ایرانیان و اثر پذیری قوم عرب از این میراث‌هاست. این موضوع مدتی بسیار طولانی پس از عصر امام (علیه السلام) به وقوع پیوسته است.

شبهه ششم: به‌کارگیری شمارش‌های عددی؛ مثل: «استغفار شش معنا دارد»، «ایمان بر چهار پایه است» و «صبر چهار شعبه دارد». این از آثار اثرپذیری از تعریب [به عربی برگرداندن متون] است. که در عصر امام (علیه السلام) معروف و رایج نبوده است.

شبهه هفتم: بیان عباراتی در نهج البلاغه که خواننده گاه ادعا بر علم غیب امام (علیه السلام) را از آن دریافت می‌کند و این از مسائلی است که باید از شخصیت امام (علیه السلام) تنزیه شود و او را از آن بری دانست؛ زیرا، ادعای علم غیب از اختصاصات نبوت است و هیچ کس پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) حق ادعای آن را ندارد.

شبهه هشتم: وفور استعمال کلمات هم‌خانواده با زهد و بیان مرگ. این از یک‌سو از دستاوردهای فرهنگ مسیحیت و از سوی دیگر حرکت صوفی‌گرایانه است و همه این‌ها مسایل واقعاً پس از عصر امام علی (علیه السلام)

نصنامه

خطبه‌ها

شماره ۱۱ و ۱۲  
پاییز و زمستان ۸۳

روی داده است.

شبهه نهم: برخی از کتب و مصادر کهن نقل نموده‌اند که پاره‌ای از جملات وارد شده در نهج البلاغه منسوب به افراد دیگری است.

شبهه دهم: بسیاری از کتابهای لغت و ادبیات عرب استشهدی به مطالب نهج البلاغه ندارند و روی گردانی آن بزرگان از این امر، دلیلی است برای اینکه بزرگان، صحت انتساب نهج البلاغه به امام علی (علیه السلام) را رد کرده‌اند. این خلاصه را کوتاه و با حفظ امانت، از تشکیکها و شبهاتی که در مسأله استناد نهج البلاغه به امام علی (علیه السلام) مطرح شده است نقل نمودیم. در ادامه یک‌به‌یک جواب این شبهات را ایراد می‌کنیم. امید است که پژوهنده را راضی و انسان سرگشته را قانع سازد.

### جواب شبهه اول

صحبة [همنشینی]، در لغت، به معنای معاشرت و هم‌عصر بودن است. توافق آرا و اتحاد عقاید هم‌نشینان، هرگز، با این صحبة ارتباطی ندارد. خداوند تعالی در قرآنش می‌فرماید: ﴿قال له صاحبه أکفرت بالذی خلقک﴾؛ [همنشین‌اش که با او صحبت می‌کرد، به او گفت: "آیا به خدایی که تو را آفریده کفر می‌ورزی؟"] "خداوند تعالی این آیه را خطاب به کفار مکه می‌فرماید. همچنین، آیه: ﴿ما بصاحبکم من جنۃ﴾؛ [همنشین شما جنون ندارد] و دیگر شواهد قرآنی، حدیثی و شعری در این زمینه، از اینجا مشخص می‌گردد که هر کس با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هم‌عصر بوده و معاشرت داشته، حتی اگر اطلاق لفظ صاحب؛ [همنشین] بر او صحیح باشد، نمی‌توان به صرف آن هم‌عصری و معاشرت، به ایمان، تقوا، پرهیزکاری و مورد اعتماد بودن متصفش کرد؛ بلکه باید تحقیقی گسترده در مورد عملکرد آن صحابی انجام داد تا در پرتو مسلک، تدین و التزامش به دین اسلام،

فصلنامه



شماره ۱۱ و ۱۲  
پاییز و زمستان ۸۳

میزان وثاقت [مورد اعتماد بودن] و تزکیه حقیقی او را دریافت.

در این زمینه روایت بخاری، به نقل از پیامبر (صلی الله علیه و آله)، برای اثبات مدعیان کافیت.

پیامبر فرمودند:

«مردانی از شما صحابه در قیامت به سویم می آیند و هنگامی که می خواهم با آنان دست بدهم در مقابلم به لرزه می افتند. من می گویم: "پروردگارا، اینان اصحاب من هستند" [چرا می لرزند؟] پس خداوند می فرماید: "نمی دانی پس از تو چه کارها و اعمالی انجام دادند"».

در عبارت دیگری آمده:

«من می گویم: "پروردگارا، اینان امت من هستند؛" پس خداوند می فرماید: "تو نمی دانی؛ آنان پس از تو به عصر جاهلیت و عقب ماندگی برگشتند"».

در عبارت سوّمی آمده:

«گفته می شود: "نمی دانی که چگونه پس از تو اینان تغییر کردند." من می گویم: "عذاب! عذاب! برای کسانی که پس از من تغییر کردند"».<sup>۲۸</sup>

ابن ماجه این گونه می گوید:

«رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: وای بر شما! نکند که پس از من کافر شوید و به خاطر کفرتان گردن یکدیگر را بزنید.»<sup>۲۹</sup>

در این صورت، همه صحابه منزّه و مبری از مذمت نمی باشند و سلامت هیچ کدام از آنان حرام نمی باشد؛ بنابراین، اشکالی نخواهد داشت که علی (علیه السلام) مطالبی را در باب مذمت و ملامت

۲۸. صحیح بخاری، ج ۹، ص ۵۸ و ۵۹.

۲۹. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۰۰.

صحابه‌ای که مستحق آن هستند، به گونه‌ای خاص و ویژه، بیان دارد [و از این رو بود] که برخی از صحابه اسلحه را به سمت علی (علیه السلام) نشانه گرفته و به او اعلام جنگ دادند.

آنان دوست داشتند به هر وسیله و به هر شیوه ممکن، علی (علیه السلام) را بکشند و خونس را بریزند. از اینجا درمی‌یابیم که این الفاظ ذمّ، آن‌چنان که محمود محمد شاکر معتقد است، به شکلی نیست که صدورش از شخصی مثل علی (علیه السلام) در دین؛ علم و تقوا شایسته نباشد و آن‌چنان که دکتر شفیع سید ادعا می‌کند، بیان این الفاظ از مواردی نیست که باید به خاطر تنزیه و پاک نگاه داشتن علی (علیه السلام) از فرود آمدن تا این سطح کلام [و بیان این‌چنین الفاظی] آن را انکار کرد. آیا مذمت ناکثین و قاسطین و خرده‌گیری از مارقین و منحرفین، عملی منافی تقوا و مخالف احکام دین است؟ بنابراین، دور نمی‌نماید که علی (علیه السلام) این افراد و مانند آنها را مذمت کند و بیان این الفاظ ذم در کلام علی (علیه السلام) به گونه‌ای نیست که ما را در انتساب کلام به ایشان به شک بیندازد؛ زیرا، [در مواردی دیگر] علی (علیه السلام) از صحابه ضابط و پایبند به دین و ملتزم به آن، مدح و ثنای جمیل نموده است؛ تا حدی که در فراق آنان آه می‌کشید و در نبودشان دل‌سوزی می‌نمود؛ زیرا، آنان قاریان و تلاوت‌کنندگان قرآن بودند و حق قرآن را به خوبی به جا آوردند. آنان در فرایض دین تدبیر نموده و واجبات را برپا داشتند. سنت را زنده کردند و بدعت را میراندند...<sup>۳۰</sup> این همان طریق عینیت‌گرایی حیرت‌آور و شگفتی است که علی (علیه السلام) در طول حیاتش در آن حرکت می‌کرد. او حق را بیان می‌کند؛ با صداقت سخن می‌گوید؛ هر کسی را که استحقاق مدح دارد مدح می‌نماید و آن

مصلحه



شماره ۱۱ و ۱۲ و  
پاییز و زمستان ۸۳

۳۰. نهج البلاغه، ج ۱، ص ۳۴۴.

را که شایسته مذمت است نکوهش می‌نماید و سرزنش سرزنش‌کنندگان برایش اهمیت ندارد.

### جواب شبهه دوم

کلمه وصیت و مشتقاتش چندین بار در قرآن آمده است. همچنین، در کلام رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چندین بار تکرار شده است.<sup>۳۱</sup> یکی از این موارد هنگامی است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در اجتماع یوم الإنذار فرمودند:

«کدام‌یک از شما مرا بر این امر یاری می‌کند؟ کدام‌یک از شما مرا پشتیبانی می‌کند تا برادر، وصی و خلیفه من در میان شما باشد؟».

قومی که آنجا بودند همگی عقب کشیده و شانه خالی کردند پس علی (علیه السلام) برخاست و گفت: «ای پیامبر خدا...».<sup>۳۲</sup> همچنان که احادیث نبوی متعددی وجود دارد که پیامبر در آنها علی (علیه السلام) را به وصی یا افضل الأوصیاء یا خاتم الوصیین توصیف کرده است که کتب بسیار و منابع مشهور مورد اعتماد نزد مسلمانان، این روایات را نقل کرده‌اند.<sup>۳۳</sup> شعرا نیز در آن عصر، درباره این معنی، اشعاری سروده‌اند. یکی از آنها مرد عرصه لغت و دستور عربی، ابوالأسود دؤلی است که می‌گوید:

احب محمداً حباً شديداً

و عباساً و حمزة و الوصيا<sup>۳۴</sup>

یعنی: «من محمد (صلی الله علیه و آله) و همچنین، عباس بن عبدالمطلب،

۳۱. سوره بقره/ ۱۸۲؛ نساء/ ۱۱ و ۱۲؛ مائده/ ۱۰۶ و ...

۳۲. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۱۹ - ۳۲۱، الکامل، ج ۲، ص ۴۱ - ۴۲؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۲۱۱.

۳۳. در شناخت این مصادر و آگاهی بر متون آن به کتاب الغدیر مراجعه شود؛ ج ۲، ص ۲۵۲ - ۲۶۰.

۳۴. دیوان ابوالأسود دؤلی، ص ۷۳.

حمزه و وصی محمد (صلی الله علیه و آله) را بسیار دوست دارم. یکی دیگر از این شعرا، حسان بن ثابت است که در یکی از ابیات قصیده معروفش که خطاب به علی (علیه السلام) سروده، گفته است:

ألست أخاه من الهوی و وصیه

و أعلم منهم بالکتاب و بالسنن<sup>۳۵</sup>

یعنی: «[یا علی (علیه السلام)] آیا تو در عرصه هدایت، برادر محمد (صلی الله علیه و آله) نیستی؟ آیا تو داناترین صحابه به قرآن و سنت پیامبر نیستی؟» همچنین، نعمان بن عجلان، در اثنای قطعه‌ای که سروده، در مدح علی (علیه السلام) می‌گوید:

وصی النبی المصطفی و ابن عمه

و قاتل فرسان الضلالة و الکفر<sup>۳۶</sup>

یعنی: [ای علی (علیه السلام)] ای وصی نبی مصطفی و ای پسر عموی او، ای قاتل سواران ضلالت و «کفر» و شعرای دیگری که ابن ابی‌الحدید فصل خاصی را به آنان اختصاص داده و اشعارشان را که در باب وصایه علی (علیه السلام) سروده‌اند، آورده است. این شعرا تعداد زیادی از اهل بدر و دیگر صحابه و تابعین هستند.<sup>۳۷</sup> شاعرانی که پس از عصر صحابه و تابعین هستند، در شعرشان کلمه وصی به عنوان صفت خاص و ویژه علی (علیه السلام) تکرار شده است؛ ولی مجال را آنقدر گسترده نمی‌بینیم که تمام این اشعار را یک‌به‌یک نقل کنیم.

۳۵. الموقفات، ص ۵۹۸ و شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۳۵.

۳۶. الموقفات، ص ۵۹۳.

۳۷. شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۴۳ - ۱۵۰؛ (ابن ابی‌الحدید در تعلیقی بر اشعار گوید که این شعرها را از کسانی که شیعه نبوده و از رجال شیعی به حساب نمی‌آیند نقل کرده و اشعاری که در بردارنده این لفظ باشد بسیار است؛ ولی برخی از آنچه گفته شده است را در این جا ذکر می‌کنیم.)



در مورد غیر شعرا، مثل مورخان و کتب تراجم (شرح حال نگاری) و دیگر مؤلفان و نویسندگان، وضع به همین ترتیب است [و آنها نیز کلمه وصی را فقط برای علی (علیه السلام) به کار برده‌اند].

بنابراین، کلمه وصی لفظی نبوی و اصیل است که مسلمان و غیرمسلمان نمی‌تواند اصالت لغوی، دینی و تاریخی این لفظ را انکار کند؛ زیرا، اولین نسل اسلام این کلمه را به همان معنای خاصی که مد نظر ما است به کار برده است.

### جواب شبهه سوم

طولانی یا کوتاه بودن خطبه، عهد و نامه به جایگاه کلام ارتباط دارد. تعریف عالمان از علم بلاغت از این قرار است:

«علم بلاغت، مطابقت کلام به اقتضای حال است. اگر مقام، مقام تطویل باشد شخص بلیغ باید به إطالة کلام همت گمارد و هرگاه کوتاه نمودن اقتضا داشت باید کلام را مختصر و موجز بیان نمود».

[برای نمونه] وقتی سبحان بن وائل، یکی از بلیغان عرب، در مجلس معاویه دریافت که مقام و حال، اطالة کلام را می‌طلبد به پا خاست و پس از پایان نماز ظهر تا هنگام حلول وقت نماز عصر<sup>۳۸</sup> به ایراد خطبه پرداخت؛ بدون اینکه یکی از حاضرین آن را مخالف بلاغت یا خارج از حیطه اصول تکلم بداند. عده‌ای از نویسندگان به این شبهه پاسخ گفته‌اند. یکی از آنان دکتر زکی مبارک است که می‌گوید:

«مسألة ایجاز [اختصار] و اطناب [تطویل] غالباً، به مقتضای حال جاری می‌گردد. گاه نویسنده مختصر نوشته و گاه به تفصیل می‌نگارد و این به شرایطی بستگی دارد که مطلبش را در آن شرایط می‌نویسد.

۳۸. شرح العیون، ص ۸.

گاه نویسنده‌ای به ایجاز پرداخته و چیزی فراتر از مقتضیات و مناسبات حال و مقام را در نظر نمی‌گیرد. پس گاهی این مناسبات، اطناب در کلام را می‌طلبد و گاه ایجاز را. حتی از سبحان بن وائل که به تطویل در کلام معروف بوده و گاه نصف روز را به ایراد خطابه می‌پرداخته است. نیز خطبه‌های کوتاه و موجزی نقل شده است.<sup>۳۹</sup>

«نامه‌ها، خطبه‌ها، وصایا و عهدنامه‌هایی که علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) به والیانش فرستاده، بر این سبک و سیره می‌باشد. ایشان وقتی عهدنامه‌ای می‌نویسد که در آن وظایف والی در سیاست‌مداری و اداره سرزمینی که تحت سیطره و نظارت اوست بیان شده، به تطویل در کلام می‌پردازد و هنگامی که نامه‌ای به برخی از اصحاب خاصش می‌نویسد، در مقام معینی که اقتضای تطویل ندارد، سخن می‌گوید.»<sup>۳۹</sup>

### جواب شبهه چهارم

سجع و استعاره، آن‌چنان که دکتر احمد امین معتقد است،<sup>۴۰</sup> در آن عصر نامعروف نبوده است. همین مطلب برایمان بس که این دو اسلوب، اسلوبهای قرآن کریم است. شایسته است که طالب و شاگرد قرآن، بر سبک بیان اسلوبها، تعبیرات و فن سخن‌پردازی آن تسلط یابد.

محدثان و تاریخ‌نگاران، سجع و استعاره‌ای را که در کلام پیامبر (صلی الله علیه و آله)<sup>۴۱</sup> و برخی از صحابه بوده، نقل کرده‌اند؛ اما قرآن که در این زمینه رهنماست، اصل این اسالیب به شمار می‌رود. بسیاری بر سبک هدایت این کتاب سیطره یافته‌اند و از اسلوبش اثر پذیرفته‌اند.

۳۹. النشر الفنی، ج ۱، ص ۵۸ - ۵۹.

۴۰. فجر الإسلام، ص ۱۴۹.

۴۱. شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۲۸ - ۱۳۰.

دکتر زکی مبارک در تعلیقه‌ای بر این مطلب می‌گوید:

«ما دریافتیم، توحیدی حدیث سقیفه را اختراع کرده و با هنرش درمی‌یابد که در آن حدیث باید با کلام سجع آگین با صحابه سخن گوید؛ زیرا، او زبان و [ادبیات] صحابه را [به خوبی] می‌دانست».<sup>۴۲</sup>

بنابراین، کلام مسجع در آن روزگار معروف و رایج بوده است و دیگر مجالی برای شک در صحت نسبت این چنین سخنانی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) و صحابه و معاصرین آن حضرت باقی نمی‌ماند.

### جواب شبهه پنجم

توصیف دقیق چیزی در پی درنگ و تأملی دقیق در آن حاصل می‌شود. هر چقدر تأمل عمیق‌تر و دقیق‌تر باشد و توصیف نیز جامع‌تر و کامل‌تر باشد معنایش آن است که شخص متأمل، بر بسیاری از ابعاد ذکاوت و نبوغ سیطره دارد.

این علما که علمشان در هر عصری آنان را به دیگران شناسانده است نبوغشان مستند بر تأمل و تفکر در اشیا و بحث و بررسی از کنه، ذات و اعماق مجهول و پنهان آن بوده؛ آن‌گاه، آن راز پوشیده و مرموز و آن اعماق دست‌نیافتنی برای بشریت را که مردم نمی‌دانسته‌اند برایشان توصیف نموده‌اند. گمان نمی‌کنم که کسی دقت توصیف هر یک از این علما، عمق ژرف‌نگری، کشف اسرار و پرده‌های پنهان و مجهول آنان را انکار کند. *تأمل جامع علوم انسانی*

پس چگونه است که دکتر احمد امین<sup>۴۳</sup> و همتایان او گام در این عرصه نهاده‌اند که توصیف دقیق علی (علیه السلام) از ملخ و سخنان عمیق ایشان درباره مورچه را انکار کنند؟! این مطلبی است که محل بحث و نظر است و باید بررسی

۴۲. النشر الفنی، ج ۱، ص ۶۹.

۴۳. فجر الإسلام، ص ۱۴۹.

شود؛ حتی نزد برخی از اغفال‌شدگان، توصیف علی (علیه السلام) از طاووس، دلیلی بر دروغین بودن نسبت آن خطبه به امام (علیه السلام) است؛ زیرا، در آن زمان در مدینه طاووس نبوده است؛ [ولی باید گفت] امام در شهر کوفه طاووس را دیده است:

«در آن هنگام در کوفه میوه‌ها و ثمرات هر چیزی را نزد امام علی (علیه السلام) جمع می‌نمودند و هدایای پادشاهان تمام سرزمینها نزد ایشان می‌آمد.»<sup>۴۴</sup>

[در میان این هدایا طاووسی بود] که امام علی (علیه السلام) چونان عالم باهوش و نابغه‌ای به بررسی دقیق آن طاووس پرداختند و آنچه را که از دقت و بررسیشان به دست آورده بودند در یکی از خطبه‌هایشان که در نهج البلاغه وارد شده، بیان فرمودند. ایشان، در اتسای خطبه، به مفهوم: «ملاحظه و توجه جستجوگرانه بر پایه مشاهده عمیق و دیدن دقیق» اشاره‌ای نموده و می‌فرمایند: «و تو را درباره این موجود به بررسی و دقت ارجاع می‌دهم.»<sup>۴۵</sup>

شاید گناه علی (علیه السلام) در این باشد که بیشتر از هم‌عصرانش در باب مواردی که مشاهده می‌نماید دقت نظر به خرج می‌دهد! اگر این‌طور باشد بی شک این گناه بزرگی است!!

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

جواب شبهه ششم  
مجله جامع علوم انسانی

تقسیمات عددی و شمارشی موجود در نهج البلاغه، در نوع خود، بدعت نمی‌باشد. دکتر احمد امین ظاهراً، خود را به سختی نینداخته است تا [بیشتر به منابع] مراجعه کند. هنگامی که در این باب مطلب می‌نویسد، درباره تقسیمات

۴۴. شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۲۷۰.

۴۵. نهج البلاغه، ج ۹، ص ۲۷۰.

عددی، می‌گوید که این تقسیمات شمارشی پس از [نهضت] ترجمه [متون] فلسفه یونانی به زبان عربی و بعد از تدوین علوم، حادث گشته است.<sup>۴۶</sup> درحالی که در کلام نقل شده از پیامر (صلی الله علیه و آله) آمده است: «سه چیز است که هیچ کس از آن در امان نیست...»<sup>۴۷</sup> و نیز: «پروردگرم مرا به نه چیز سفارش نموده است. من نیز آن را به شما سفارش می‌کنم...»<sup>۴۸</sup> همچنین، چهار چیز مختص روز رستاخیز است: «نوشیدن عسل و...»<sup>۴۹</sup> در روایتی از ابو بکر نقل شده است:

«سه کار انجام دادم که ای کاش ترکشان می‌کردم و سه کار را ترک کردم و ای کاش انجامشان می‌دادم و ای کاش سه چیز را از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌پرسیدم. آن سه چیز...»<sup>۵۰</sup>

نیز در روایتی از عمر آمده است: «زنان سه دسته‌اند...»<sup>۵۱</sup> همچنین، نقل شده است: «انسان علم را به خاطر سه چیز یاد نمی‌گیرد و به خاطر سه چیز آن را ترک نمی‌کند...»<sup>۵۲</sup> «مردان سه دسته‌اند...»<sup>۵۳</sup> «سه خصلت است که هر کس آن را نداشته باشد ایمان برایش سودی ندارد...»<sup>۵۴</sup> و مثالهای بسیار دیگری نیز از صحابه و تابعین و دیگران روایت شده است. آیا همه اینها را شیعه از زبان آن

فصلنامه



شماره ۱۱ و ۱۲  
بایز و زمستان ۸۳

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

۴۶. فجر الإسلام، ص ۱۴۹  
 ۴۷. العقد الفريد، ج ۲، ص ۳۰۲.  
 ۴۸. پیشین، ج ۲، ص ۴۱۷.  
 ۴۹. پیشین، ج ۶، ص ۲۷۲.  
 ۵۰. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۳۰-۴۳۱.  
 ۵۱. شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۷۱.  
 ۵۲. پیشین.  
 ۵۳. پیشین، ص ۷۲.  
 ۵۴. پیشین، ص ۱۱۸.

راویان جعل کرده است؟ یا اینکه شریف رضی این مطالب نهج البلاغه و دیگر مطالب را خود ساخته است؟ احمد امین و هم‌تایان او کجا و این نصوص و متون کجا؟!

### جواب شبهه هفتم

امام علی (علیه السلام)، در بصره، خطبه ایراد می‌نمود و در آن از برخی پیکارها خبر می‌داد. یکی از اصحاب رو به ایشان کرد و گفت: «یا امیرالمؤمنین، به شما علم غیب اعطا شده است». در این حال، امام (علیه السلام) تبسمی نموده و خطاب به آن مرد که اهل قبیله کلب بود، فرمودند:

«ای برادر کلبی، این علم غیب نیست؛ بلکه این فراگیری دانش از عالم است... خداوند به پیامبرش علم آموخت و پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز آن را به من آموخت و دعا نمود تا سینه‌ام آن دانش و علم را در خود نگاه دارد».<sup>۵۵</sup>

این نظر و اعتقاد ما در مورد علم غیب ائمه (علیهم السلام) است. امام از شخصی عالم، دانش آموخته بود و او رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌باشد. آنچه که شیخ مفید، محمد بن نعمان به سندش از ابن مغیره نقل می‌کند در تأکید این مطلب است. ابن مغیره گوید: «من و یحیی بن عبدالله بن حسن نزد ابوالحسن امام موسی بن جعفر (علیه السلام) بودیم. یحیی به امام گفت: فدایتان شوم! مردم معتقدند که شما علم غیب می‌دانید. سپس امام فرمودند: «سبحان الله! نه، به خدا قسم که این‌طور نیست. این علم، میراثی است که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به ارث برده‌ایم»<sup>۵۶</sup> و این‌چنین، امام علی (علیه السلام) و فرزندش

۵۵. نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۴۵ - ۲۴۶.

۵۶. آمالی شیخ مفید، ص ۱۳.

حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) حقیقت علم غیب موجود در کلام ائمه (علیهم السلام) را برایمان آشکار نموده‌اند. با این حال، عباس محمود عقّاد، هنگامی که این مطلب برایش واضح نیست و بر کلام امام (علیه السلام) در نهج البلاغه آگاه نگشته، شتاب زده عمل کرده و می‌گوید:

«خطبه‌هایی که در نهج البلاغه پیرامون حجاج و فتنه زنگ و غارت‌های قوم تاتار و این چنین مطالبی آمده، همگی سخنانی است که [تحریف کنندگان] در این کتاب وارد کرده‌اند و برخی را نیز نسخه‌نویسان پس از پیدایش آن حوادث در زمانی کوتاه یا طولانی پس از عصر علی (علیه السلام) به مطالب نهج البلاغه اضافه کرده‌اند.»<sup>۵۷</sup>

این از اشکالات خنده‌آور بر نهج البلاغه است. با اینکه گمان کرده است که بیان چپاولهای قوم تاتار از مطالب وارد شده در نهج البلاغه یا کلمات اضافه شده نسخه‌نویسان است، نمی‌داند که امروز در کتاب‌خانه‌های جهان نسخه‌هایی از نهج البلاغه وجود دارد که قبل از عصر تاتار و پیش از اینکه آنان شهر بغداد را اشغال کنند نگارش شده<sup>۵۸</sup> و این مطالب [به تصریح]، آن چنان که [امروز] در نهج البلاغه منتشر شده وجود دارد، در آن نسخه‌ها وارد شده است. مضمون این مطالب در نسخه‌ای که به خط شریف رضی بوده و ابن ابی‌الحدید بر آن نسخه اعتماد نموده نیز ثبت شده است.<sup>۵۹</sup>

حال، چه کسی این کلام را در نهج البلاغه وارد کرده؟ و کدامین ناسخ آن را

۵۷. عبقریة الامام، ص ۱۴۰-۱۴۱.

۵۸. مانند نسخه موجود در کتابخانه سید محمد محیط طباطبایی در تهران، به تاریخ ۵۱۲ هجری، نسخه مدرسه فاضل‌خان در مشهد، به تاریخ ۵۴۴ هجری، نسخه کتابخانه المتحف العراقی در بغداد، به تاریخ ۵۶۵ هجری و نسخه کتابخانه سید یودی در نجف اشرف، به تاریخ ۶۳۱ هجری.

۵۹. شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۱۳.

اضافه نموده است؟ آیا بهتر و نزدیک‌تر به واقع، این نیست که علم غیب را به جای امام علی (علیه السلام) به جاعلان و نسخه‌پردازان نسبت دهیم و نسبت علم غیب را به اینان ببذیریم؟

### جواب شبهه هشتم

همانا شرایط اجتماعی توسعه یافته که افق سرزمینهای دوردست را برای مسلمانان گشود، در عرصه توزیع ثروت و انصاف و مساوات اسلامی در سامان‌دهی به زندگی عمومی مردم، عادلانه نبود و نتیجه آن نابسامانی و توزیع ثروت به گونه‌ای نامطلوب و توانگری بی‌رحمانه و وحشتناک برخی سودجویان، با هزینه ناچیز و پایین توده انبوهی از مردم بود و این خود، امام علی (علیه السلام) را بر آن داشت تا اسلوب زهدآمیزی را که به آن اشاره شد، با تکرار و تأیید و تأکید بر آن، به کار گرفته تا از این رهگذر از افزایش و اوج این امپریالیسم عجیب و طبقه‌بندی خطرناک جامعه بکاهد. یکی از دلایل صحت این استنتاج این است که برخی از صحابه علی (علیه السلام) را می‌یابیم که به زهد حقیقی رو آورده بودند و از کسانی نبودند که امام از اینکه حب دنیا و مال کورشان گرداند بیمناک باشد؛ ولی امام آنان را به خاطر زهدی‌اشگی افراطیشان ملامت نمودند. به عنوان مثال، می‌توان به کلام امام علی (علیه السلام) خطاب به عاصم بن زیاد حارثی اشاره کرد که عبا پوشیده و دست از دنیا شسته بود:

«ای دشمنک خویش، شیطان سرگشته‌ات کرده و از راه بدرت برده. بر زن و فرزندان خود رحمت نمی‌آری و چنین می‌پنداری که خدا آنچه را پاکیزه است بر تو روا فرموده، اما ناخشنود است که از آن بهره‌مند شوی...».

او گفت: «ای امیر مؤمنان، تو خود لباس خشن می‌پوشی و خوراک دشوار می‌خوری».

فصلنامه



شماره ۱۱ و ۱۲  
بهار و زمستان ۸۳



امام فرمودند: «وای بر تو! من نه چون توام؛ بلکه، خدا بر پیشوایان دادگر واجب فرموده خود را با مردم ناتوان برابر نهند تا مستمند تنگ‌دست را به هیجان نیاورند و به طغیان و اندازند».<sup>۶۰</sup>

بنابراین، علی (علیه السلام) با بیان زهد در صدد ترسیم سبک زندگی مردم نیست؛ بلکه ایشان در زهد خود قیام به جهت ادای وظایف دولتی و امور حکومتی را می‌بیند. آن حضرت همه این وظایف را در نامه‌اش به عثمان بن حنیف، زمانی که والی بصره بود، شرح داد. بخشی از این نامه بدین قرار است:

«اگر می‌خواستم می‌دانستم چگونه غسل پالوده و مغز گندم و بافته ابریشم را به کار برم؛ لیکن، هرگز هوای من بر من چیره نخواهد شد و حرص، مرا به گزیدن خوراکیها نخواهد کشید. چه بود که در حجاز و یمامه کسی حسرت قرص نانی برد یا هرگز شکمی سیر نخورد و من سیر بخوابم و پیرامونم شکمهایی باشد، از گرسنگی به پشت دوخته، و جگرهایی سوخته؟... آیا به این بسنده کنم که مرا امیر مؤمنان گویند و در ناخوشایندهای روزگار شریک آنان نباشم، یا در سختی زندگی نمونه‌ای برایشان نشوم؟».<sup>۶۱</sup>

علی (علیه السلام) متقین را به زهد، صوفی‌گری و حرام کردن پاکیزگی‌های زندگی دنیایی بر نفس توصیف نمی‌کنند؛ بلکه تأکید می‌فرمایند:

«پرهیزکاران بهره دنیای گذرا و آخرت دیرپا بردند. با مردم دنیا در دنیایشان شریک گشتند و مردم دنیا در آخرت آنان شرکت نداشتند. در دنیا زیستند، هر چه نیکوتر و نعمت دنیا را خوردند، هر چه بهتر.

۶۰. پیشین، ج ۱، ص ۴۲۲-۴۲۳.

۶۱. پیشین، ج ۲، ص ۷۱-۷۲.

نصنامه



شماره ۱۱ و ۱۲  
بایز و زمستان ۸۳

پس از دنیا چون نازپروردگان نصیب بردند... سپس از این جهان رخت برپستند، با توشه‌ای که به مقصدشان رساند و سودایی که سودشان را فراهم گرداند»<sup>۶۲</sup>.

### جواب شبهه نهم

روایت برخی از فرازهای نهج البلاغه، در برخی مراجع و کتب به میراث مانده، منسوب به اشخاصی غیر علی (علیه السلام) است. این امر دلالت بر نفی نسبت این فرازها و یا جعل سند نمی‌کند. چگونه است در حالی که جملات و فرازهایی همچون این فرازها که منتسب به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و تعدادی از صحابه است، روایت گشته، همان‌طور که در بسیاری از اشعار کهن عربی نیز چنین فرازهایی آمده است. انتساب فرازی نبوی به غیر از پیامبر (صلی الله علیه و آله) در یک کتاب یا نسبت دادن بیتی از شعر به یک شاعر و دیگر مسایل از این دست، به این معنا نیست که حدیث نبوی جای شک و اشکال دارد یا دیوان فلان شاعر از لحاظ انتسابی و سندی رد شده است. این مطلب و در کنار آن حمله ویرانگری که حاکم اموی (معاویه) و تعدادی از حاکمان بنی عباس بر ضد فضایل، مناقب، احادیث و تاریخ شخصیت علی (علیه السلام) آغاز کردند، از مواردی است که اینان را بسیار تحریک می‌نمود تا آنچه از شخصیت علی (علیه السلام) می‌دانستند کتمان کنند و بیشتر اوقات بدون تصریح به نامش به کلام آن حضرت استشهد کنند. *مقال جامع علوم انسانی*

آیا وقتی خلیفه (معاویه)، در حالی که حاکم علی الاطلاق است، ذمه اش را از کسانی که فضایل ابوتراب، علی (علیه السلام) را بیان می‌کنند بری می‌کند، مجالی برای گسترش کلام ایشان به صورتی آشکار بین مردم باقی خواهد بود؟ اگر

۶۲. پیشین، ص ۲۷-۲۸.

جواب، خیر باشد، که قطعاً صحیح است، پس چرا محمود محمد شاکر از اینکه تعداد احادیث علی (علیه السلام)، نزد قاسم بن سلام، یک چهارم روایات عمر بن خطاب (رضی الله عنه) است تعجب می‌کند؟ آیا این دلیلی بر شک در نهج البلاغه نیست؟

### جواب شبهه نهم

منابع به میراث مانده و مورد اعتماد بسیاری وجود دارد که کلام علی (علیه السلام) و خطبه‌های او را نقل کرده‌اند و تألیف این کتب پیش از عهد شریف رضی، گرد آورنده نهج البلاغه، صورت پذیرفته است.<sup>۶۳</sup> سید عبدالزهره خطیب حسینی مصادری را که قبل از سال ۴۰۰ هجری، سالی که شریف رضی نهج البلاغه را جمع کرده، تألیف شده یک‌به‌یک برشمرده که این کتب به کلام امام علی (علیه السلام) خطبه‌ها و نامه‌های آن حضرت استشهاد کرده‌اند<sup>۶۴</sup> و آن متون علوی را بدون بیان شک یا تردید یا توقف و سکوت به نسلهای آینده منتقل نموده‌اند. برایمان همین بس که بدانیم افراد ذیل از همان راویان قدیمی هستند:

مفضل ضبی (م ۱۶۸ هـ)، نصر بن مزاحم (م ۲۰۲ هـ)، قاسم بن سلام (م ۲۲۳ هـ)، ابن سعد (م ۲۳۰ هـ)، محمد بن حبيب (م ۲۴۵ هـ)، جاحظ (م ۲۲۵ هـ)، سجستانی (م ۲۵۵ هـ)، زبیر بن بکار (م ۲۵۶ هـ)، مبرّد (م ۲۵۸ هـ)، ابن قتیبه (م ۲۷۶ هـ)، بلاذری (م ۲۷۹ هـ)، برقی (م ۲۷۴ یا ۲۸۰ هـ)، یعقوبی (م ۲۸۴ هـ)، ابوحنیفه دینوری (م حوالی ۲۹۰ هـ)، ابوجعفر صفار (م ۲۹۰ هـ)، ابوالعباس (م ۲۹۱ هـ)، ابن‌المعز (م ۲۹۶ هـ)، طبری (م ۳۱۰ هـ)، ابن‌درید (م ۳۲۱ هـ)، ابن‌عبدربه (م ۳۲۸ هـ)

۶۳. شریف رضی از برخی از آن مصادر با تصریح به علمشان نقل کرده است؛ مانند: *البيان والتبيين* جاحظ، *المغازی* سعید بن جبلی، *المقتضب* مبرّد و *تاریخ طبری*.

۶۴. مصادر نهج البلاغه و اسانیده، ج ۱، ص ۲۷-۳۷.

فصلنامه



شماره ۱۱ و ۱۲  
بایز و زمستان ۸۳

ه)، زجاجی (م ۳۲۹ ه)، جهشیاری (م ۳۳۱ ه)، کندی (م ۳۵۰ ه)، ابوالفرج اصفهانی (م ۳۵۶ ه) و قالی (م ۳۵۶ ه).

وقتی به تألیفات این بزرگان و کلام امام علی (علیه السلام) که در این کتب آمده آگاهی می‌یابیم درمی‌یابیم که محمود محمد شاکر چقدر از عینیت‌گرایی و جدیت [در این زمینه] به دور است؛ وقتی که می‌گوید:

«بین جمع این اقوال و وفات علی (رضی الله عنه) نزدیک چهار قرن فاصله است و شریف رضی یا همچنین برادرش مرتضی این اقوال را از علی [علیه السلام] با سند متصل روایت نکرده‌اند. پس با این حال، چگونگی به این روایت مرسل، بدون سند صحیح، اطمینان پیدا کنیم؛ با اینکه دورانهای طولانی بین امیرالمؤمنین، علی [علیه السلام] و گردآورنده این اقوال [شریف رضی] فاصله انداخته است».

همین‌طور، میزان ناصواب بودن کلام دکتر شفیع سید آشکار می‌گردد آن‌گاه که می‌گوید:

«سبک شریف رضی در ثبت متون و نصوص از عواملی است که تشکیک‌کنندگان در تأیید نقطه نظراتشان به آن استناد کرده‌اند و آن سبک این است که بیشتر اوقات نصوص را در حالی به امام علی [علیه السلام] نسبت می‌دهد که یا نام مصادر پیشین را که حاوی این نصوص هستند نمی‌آورد و یا از شیوخی که این اقوال را از آنان روایت کرده نام نمی‌برد. در حالی که این دو موجب اعتبار این اقوال می‌گردد».

همچنین، میزان تنبلی دکتر طه حسین در مراجعه به مصادر و شتاب‌زدگی او در صدور حکم آشکار است. وی به نقل از دکتر الدسوقی می‌گوید:

«در برخی از کتب تاریخ، مانند: طبری و بلاذری، خطبه‌های امام علی

فصلنامه



شماره ۱۱ و ۱۲  
پاییز و زمستان ۸۳

علی‌رضا کارزند

(علیه السلام) موجود است و می‌توان این خطبه‌ها و صحت انتساب آنها به امام (علیه السلام) را پذیرفت.»

سپس در تقد این قول، در حالی که خود مسؤول آن است، می‌گوید:

«طبری و بلاذری در نقل این خطبه‌ها منفردند و تنها این دونفر آن را نقل کرده‌اند. گویا، آنچه از کلام امام [علیه السلام] روایت نکرده‌اند در منبع دیگری وجود ندارد و راوی دیگری غیر از آن دو آن را روایت نکرده است.»

### خاتمه

چه خوب است که سخن پیرامون نهج البلاغه را با خواندن فرازهایی از نگارشهای مستشرق مشهور فرانسوی، هانری کوربن درباره این کتاب عظیم به پایان بریم. او گوید:

«پس از قرآن و احادیث پیامبر (صلی الله علیه و آله) این کتاب (نهج البلاغه)، در درجه اول اهمیت مطرح است. اهمیت این کتاب تنها نسبت به زندگی دینی شیعیان، به طور عام، نمی‌باشد؛ بلکه ارزشش در ارتباط با تفکر فلسفی در شیعه است و می‌توان نهج البلاغه را به عنوان سرچشمه‌ای از سرچشمه‌هایی که اندیشمندان شیعه از آن نوشیده‌اند، به شمار آورد... شما خود اثرگذاری شدید این کتاب را احساس می‌نمائید؛ چه از لحاظ ارتباط منطقی در کلام و چه از لحاظ استنتاج نتایج درست و ساخت برخی اصطلاحات فنی عربی که در ادبیات و فلسفه وارد گشته و بر غنا و زیبایی آن افزوده است و این جدای از برگردان کردن متون یونانی پدیدار گشته است.»<sup>۶۵</sup>

۶۵. تاریخ الفلسفة الإسلامية، ص ۸-۸۱.

فصلنامه



شماره ۱۱ و ۱۲  
بایز و زمستان ۸۳

هر چه باشد، نهج البلاغه مشعلی نورانی خواهد بود که دیگران به نور آن هدایت گردیده و تشنگان از آن می‌نوشتند و مه هر اندازه غلیظ گردد و امتداد یابد هرگز نمی‌تواند خورشید را از چشمها مخفی نگاه دارد. خداوند عظیم‌الشأن چه درست و زیبا می‌فرماید:

﴿أما الزبد فيذهب جفاءً و اما ما ينفع الناس فيمكث في الارض﴾  
کفهای روی دریا بی‌فایده و پوچند، ولی آنچه که برای مردم سودمند است در زمین باقیست.

و الحمد لله رب العالمين.



فصلنامه



شماره ۱۱ و ۱۲  
پاییز و زمستان ۸۳

علی‌رضا کاوند



## کتاب نامه

۱. شیخ مفید، أمالی، نجف، ۱۳۶۷ هـ.
۲. الجمعية الإسلامية للخدمات الثقافية، مجلّة البلاغ، بغداد، ۱۳۹۵ هـ.
۳. جرجی زیدان، تاریخ آداب اللغة العربیة، قاهره، ۱۹۳۰ م.
۴. بروکلیمان، تاریخ الأدب العربی، ترجمه عربی، قاهره، «دن».
۵. دکتر شوقی ضیف، تاریخ الأدب العربی / العصر الإسلامی، قاهره، ۱۹۷۳ م.
۶. طبری، تاریخ الأمم و الملوك، قاهره، ۱۹۶۳ م.
۷. هانری کربن، تاریخ الفلسفة الإسلامیة، ترجمه عربی، بیروت ۱۹۶۶ م.
۸. شریف رضی، تلخیص البیان، قاهره، ۱۳۷۴ هـ.
۹. شریف رضی، حقائق التأویل، نجف ۱۳۵۵ هـ.
۱۰. ابوالأسود دؤلی، دیوان، بغداد ۱۳۸۴ هـ.
۱۱. ابن نباته، مدح العیون، قاهره، ۱۲۷۷ هـ.
۱۲. ابن ماجه، سنن، قاهره، ۱۳۷۲ هـ.
۱۳. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، قاهره، ۱۳۸۷ هـ.
۱۴. بخاری، صحیح، محمدعلی صبیح، قاهره.
۱۵. الإمام عقاد، عبقریه، قاهره، ۱۹۵۲ م.
۱۶. وزارة الإعلام الكويتیة، مجلة العربیة، کویت، ۱۹۷۶ م.
۱۷. ابن عبدربه، العقد الفوید، قاهره، ۱۳۷۵ هـ.
۱۸. أمینی، الغدیر، نجف، ۱۳۶۵ هـ.
۱۹. احمد أمین، فجر الإسلام، قاهره، ۱۳۷۰ هـ.
۲۰. الهیئة المصریة العامه للکتاب، مجلّة الکاتب، قاهره، ۱۹۷۵ م.
۲۱. ابن اثیر، الکامل، قاهره، ۱۳۴۸ هـ.
۲۲. ابن حجر، لسان المیزان، هند، ۱۳۲۹ هـ.

۲۳. شریف رضی، المجازات النبویه، قاهره، ۱۳۵۶ هـ
۲۴. یافعی، مرآة الجنان، هند، ۱۳۷۷ هـ
۲۵. یحییٰ علوی، مشکاة الأنوار، قاهره، ۱۹۷۳ م.
۲۶. حسینی، مصادر نهج البلاغه، نجف ۱۳۸۶ هـ
۲۷. زکی نجیب محمود، المعقول و اللامعقول فی التراث العربی، دار الشروق، بیروت.
۲۸. زبیر بن بکار، الموفقیات، بغداد ۱۹۷۲ م.
۲۹. زکی مبارک، النثر الفنی فی القرن الرابع الهجری، قاهره، ۱۳۵۲ هـ
۳۰. شریف رضی، نهج البلاغه، تعلیق شیخ محمد عبده، قاهره.
۳۱. دار الهلال المصریه، مجله الهلال، قاهره، ۱۹۷۵ م.
۳۲. صفدی، الوافی بالوفیات، قاهره، ۱۹۵۱ م.
۳۳. ابن خلکان، وفيات الأعیان، قاهره، ۱۹۸۴ م.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

فصلنامه

پیشگام

شماره ۱۱ و ۱۲  
پاییز و زمستان ۸۳

علی رضا کاروند